اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين، اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمة يا ارحمن الراحمين.

ديشب اين عرضی که بود البته بحث ما که به اين حرف­ها تمام نمی­شود ليکن خب حالا به اين مثال که پيش آمد که در باب حديث و در باب اين روايتی به اصطلاح حديث سواک به مناسبت اين حديث سواک را متعرض شديم و اين در عين حال چون بعضی از جهات بعض نکات ديگر هم دارد آن وقت اين روايت سواک را که عرض کرديم در کتاب جامع الاحاديث در اين جلد هفده­اش، ايشان به اصطلاح در جلد يازده­اش معذرت می­خواهم در جلد يازده­اش در باب هفده و شانزده، در باب شانزده يکی دارد يک روايتش مربوط به سواک است بقيه­اش مربوط به مزمزه است ليکن خب بدون شک اگر مزمزه جايز بود سواک به طريق اولی جايز است ادخال آب در دهان برای چرخاندنش اين خودش يکی از شواهدی،

س: نمی­شود اين را گفت

ج: بله،

س: سواک يک بحث خونريزی هم داشته

ج: خونريزی

س: آری گاهی مسواک زدن دهان خونی می­شود

ج: خب بشورند،

س: مسواک­های حالا، مسواک­های قديم

س: معذرت می­خواهم دوتا روايت هست يکی از اميرالمؤمنين يکی از امام صادق که مزمزه که بيشتر است،

ج: از امام رضا هست از امام رضا

س: از امام رضا و از اميرالمؤمنين

ج: احتمال می­دهم مال امام رضا جعلی باشد،

س: مزمزه که بيشتر است،

ج: بله، نه خوانده می­شود حالا بعد بله علی ای حال اين چون باب هفده را

س:

24: 2

من السواک بالرطب

ج: البته اين را به اصطلاح مشکل است قبول بکنيم چون عين همين را به اصطلاح در چيز آورده، هم به حضرت رضا نسبت داده شده هم به اميرالمؤمنين هردوش سندی مشکل دارد بعيد می­دانم اصلاً کلاً هردوش درست باشد

س: بعد از رطوبت مقايسه کردنش خيلی بد

45: 2

يا بگوييم بدوی است يعنی که معلوم است که مزمزه تريش بيشتر است از مسواک خب اين که گفتن ندارد که تری آن بيشتر است

ج: بدتر از آن روايت حلبی بود

س: آن تري نيست آن آب خالی است

ج: نه بدتر از آن روايت حلبی بود أ يستاک الصائم بالماء قال نعم، قال لابأس بعد می­گويد و لايستاک بسواک الرطب اين خيلی عجيب است اين­که بدتر از آن است که با آب می­شود مسواک کرد بسواک رطب بله عرض کنم که بعد در آن روايت حالا عرض کردم روايتش را بايد بخوانيم وارد بحث بشويم يک مقدار طول می­کشد يک روايتش اين بود که سئلت اباعبدالله أ يستاک الصائم بالماء و بالعود الرطب يجد طعمه قال لابأس فقال لابأس به که عود را به اصطلاح طعمش را اين خيلی عجيب است اين نکته چون عرض کرديم آنی که ديشب خوانديم راجع به عود رطب دو احتمال بود، چوب سبز سواک، مسواک درخت سواک باشد يا چوب را تر کرده باشد رطب مراد اين باشد، تر کرده باشد و اين­که يجد طعمه خيلی عجيب است اين کلمه يجد طعمه خيلی همچون يعنی

س: زبان و اين­ها تا يجب طعمه

ج: بله حالا به هر حال در سواک خشک هم می­شود طعم که پيدا می­شود ديگر،

س: منظورش اين است که چون يجد طعمه بعد از اين است که ذراتی ازش جدا می­شود تا طعمش

ج: نه شما سواک خشک را هم بزنيد ذرات جدا نمی­شود طعم مسواک، طعم مسواک می­آيد ديگر خشک هم که باشد می­آيد اصلاً اين روايت يعنی می­گويم اين از کتاب صفوان، صفوان يک کتاب مفصلی در حلال و حرام دارد از ابن مسکان نقل می­کند که آن هم يک کتاب دارد يعنی مرحوم ابن مسکان عبدالله ابن مسکان هم يک کتاب اين طور معلوم می­شود مهمی در مجموعه حلال و حرام دارد آن وقت عبدالله ابن مسکان هم معروف است يعنی گفته شده البته آقای خويي اشکال می­کند ديگران هم همين طور که از امام صادق نقل نمی­کرد مرد ثروتمندی بود، خب آن پسر دستگاه و حکومت داشت که بر امام صادق وارد نمی­شد اين نقل کردند بعيد هم نيست البته داريم روايت ابن مسکان عن ابی عبدالله ليکن به نظر ما توجيه بايد بشود آن وقت ايشان از حلبی نقل کرده اين خود محمد حلبی هم کتاب دارد ليکن کتاب حلبی معروف وقتی می­گفتند کتاب الحلبی مراد عبيدالله است، مراد چيز نيست به اصطلاح محمد نيست مراد عبيدالله است آن وقت در آن­جا حماد عن الحلبی که اين مسلماً عبيدالله است اين راجع به اين به اصطلاح اينی که کلمه يجد طعمه چون اين يک شبهه­ای ايجاد می­کند اين اصلش مطلبش اين بود چون مسأله اکل و شرب در قرآن هم آمده اين طور نيست که در روايات باشد و کلوا و اشربوا حتی يتبين لکم، اين­که حقيقت اکل چه است؟ اين درش اختلاف کردند مثلاً حقيقت اکل با اين­که يک مفهوم عرفی واضحی دارد، مثلاً اکل در مقابل بلع است بلعيدن است، از سيدمرتضی نقل شده که اگر يک ريگی در دهانش انداخت بلعيد اين روزه را باطل نمی­کند در عروه هم دارد که، که اين باطل می­کند ابطلاع هم بلعيدن هم مثل خوردن است يعنی لازم نيست در مفهوم اکل بايد دندان­ها جويده بشود له بشود برود پايين،

س: قابل هضم باشد

ج: قابل هضم باشد اين نکته درش نيست باز عده­ای در اکل شرط کردند از راه دهان باشد حالا آب از راه دماغ که از داخل دماغش رسيد به حلقش اين گفتند اشکال ندارد آن­ها گفتند نه فرق نمی­کند، مشهور بين اهل سنت، به اصطلاح النفوذ فی الجوف او مجوف فی الداخل اکل اين را می­دانند ادخال فی الجوف مثلاً فرض کنيد حتی اگر تيری مثلاً من باب مثال تيری بزند برود داخل مثانه بشود چون مجوف است اين اکل است و اما اگر تيری زد رفت داخل کبدش چون آن مجوف نيست يک قطعه است به اصطلاح آن اکل نيست يا بگذارد در شکمش جوف باشد يا مجوف فی الداخل لذا در عروه هم دارد که با ادخال رمح و نيزه و اين جور چيزها در بدن اکل صدق نمی­کند اهل سنت اکل را به آن معنی گرفتند، تقريباً مشهورترين رأی در بين اهل سنت اکل آن است لذا روشن شد مصاديق بحث اکل يک بحث فراوانی را بين فقهای اهل سنت و بعد هم علمای شيعه فرق نمی­کند،

س:

32: 7

آمپول و اين­ها را

ج: ديگر بعد الآن مسأله آمپول و سروم و اين­ها که بعدها اضافه شده اين يک مسأله­ای سنگينی را بين اين­ها ايجاد کرده يا مثلاً فرض کنيد از راهی مثلاً يک لوله­ای به معده بگذارند مستقيم برود به معده چون از راه دهان يا جويدن يا بلعيدن نشده و باز در سر مقدار حجمش که گفتند اکل صدق می­کند اکل و شرب را هم مقدارش کم باشد يک فرعی دارد در عروه که اگر خياط نخ را تر کرد با دهانش آورد بيرون دو مرتبه برگرداند اين مفطر است حالا مثال ديگر می­شود زد اگر انگشت را در دهن کرد در آورد اين مفطر است بخواهد دو مرتبه برگرداند اين تر، وقتی تری مادام در دهن است اين اکل حساب نمی­شود شرب حساب نمی­شود از دهان که خارج شد برگرده به دهان اکل و شرب حساب می­شود آن وقت باز اين هم باز فرع ديگر می­آيد حالا اگر زبانش را بيرون آورد تر بود برگرداند اين را باز اکل حساب نمی­کنند، اکل و شرب حساب نمی­کنند، حالا اگر لبش را زد به لب پايين تر کرد دو مرتبه زد آيا اين شرب حساب می­شود؟ يعنی روشن شد اين فروع فراوانی از اين جهت يکی از فروعش هم مسأله يجد طعمه بود که اگر و لذا اين اصلاً در عده­ای از روايات مرحوم جامع الاحاديث هم يک فصلی را در همين ذوق بله به اصطلاح در همين جامع الاحاديث، بله

س:

9: 9

نوزده

ج: نوزده اصلاً يک بابی قرار داده که مفصل هم روايت را آورده باب نوزده را صائم يجوز له ان يزوق المرق، آبگوشت به اصطلاح خورشت را بچشد آن وقت اين انواع مختلف است لابأس بالطباخ و الطباخ ان يزوق المرق مثلاً، لابأس ان يزوق المرق اذا کان طباخاً ليعرف حلوه من حامضه و يمزق الالک يا الَک، الک يا عرب­ها الآن الِيج بهش می­گويند

س: آدامس ديگر

ج: آدامس به اصطلاح و يصب الدواء فی اذنه، و الی آخره فی اُذنه اذنه، علی ای حال اين مطرح بوده اين در اين روايت دارد که يجد طعمه با شنيدن طعم اشکال ندارد، پس اين ربطی به تر و خشک ندارد، شما خشک هم که باشد مدتی در دهانتان بماند اين اشکال ندارد ولو طعمش را پيدا می­کند لذا اين تعليل به يجد طعمه خيلی روشن نيست البته اين مطلب روشن است که وجدان طعم کافی نيست در صدق اکل و شرب اين می­خواهد بگويد صدق اکل و شرب نمی­کند، بعد هم يک نکته­ای که باز در سواک هست که اين­جا باز توجه نشده غير از آن تفاصيلی را که عرض کرديم اگر که، دهان را مسواک کرد در نياورد مسواک را چون اگر در آورد مثل همان قصه خياط و نخ و اين­ها می­شود چون اگر در آورد می­خواست برگرداند باز دو مرتبه اين به اصطلاح آن آب می­شود مگر اين­که مقيد بشود بر نگرداند حالا اين يجد طعمه معلوم می­شود نکته­ای در باب رطب را وجدان طعم گرفته از آن طرف هم ما در روايت داريم که وجدان طعم اکل و شرب نيست اصلاً صدق اکل و شرب به وجدان و لذا گفت لابأس ان يستاک بالعود الرطب يجد طعمه ولو طعمش چون اين وجدان طعم اين مصداق اکل و شرب نيست در حقيقت اين روايت ناظر به اين است مشکلی که الآن می­ماند عرض کردم ديشب که در اين­جا به اصطلاح اگر ما اين روايت واحده بگيريم چون حلبی آمده البته اصحاب ما طبق قاعده اين دوتا بعض جاها که مسلم حلبی يکی است بازهم معارض گرفتند لايعارضه بصحيح الآخر مثلاً در صورتی که اين معارض نيست اين اختلاف متن است فعلاً هم اختلاف مصدر ثانوی چون ما به اصطلاح يک مصدر اولی را فرض می­کنيم يک مصدر ثانوی، مصدر ثانوی اين­جا مسلما دو کتاب ابن ابی عمير و صفوان است صفوان نقل کرده عود رطب اشکال ندارد ابن ابی عمير نقل کرده و لايستاک بسواک رطب البته هردو از حلبی نقل کردند احتمالاً يکی­شان از عبيدالله يکی­شان از محمد احتمالاً يکی باشد چون عرض کردم اين مطلب گفته شده که هرجا که در اين کتاب­هايي که به عنوان چه است؟ تشخيص چه می­گويند؟ اصطلاح رجالی اين تميز

س:

10: 12

ج: نه تميز رجال مباحث تميز که تميز بدهند که اين که است؟ آن که است؟ مثل اين کتاب معروف مشترکات کتاب مشترکات کاظمی و مشترکات که برای تميز فلان، اين مراد اين است اين را نوشتند اما انصافاً خيلی دليل روشنی ندارد ابن مسکان يا عبدالله ابن مسکان از اين عبيدالله حلبی هم نقل می­کند و اين مشکلش الآن فعلاً دو نسخه­ای از نسخه ثانويه است يعنی کتاب ابن ابی عمير و کتاب صفوان در کتاب صفوان يک جور آمده در کتاب ابن ابی عمير جور ديگری آمده، و ممکن است اين را به عنوان معارض حساب بکنيم البته آقايون در اين­جا هم مثل خود مرحوم جامع الاحاديث تعبير دارد و ليکن لايستاک بعود رطب، اگر تر باشد لايستاک ظاهرش حرمت است و ظاهرش اين است اگر کار کرد باطل می­شود روزه ليکن عرض کرديم اقوالی که ايشان خواندند درش حرمت نبود کراهت بود بعضی­ها هم مطلقاً،

س: چون اين دارای معارض هست آن روايت قرينه است که اين را حمل بر کراهت کنيم ديگر

ج: بله اين را ديگر حالا بعد عرض می­کنيم بعد در اين­جا به اصطلاح معروف باز کتاب نسخه ابن ابی عمير يک مشکل ديگری برخورد می­کند کافی که نقل می­کند از آن کتاب در آن­جا از همين طريق ابراهيم ابن هاشم نقل می­کند اين طوری نقل می­کند قال لابأس به ان يستاک بالماء يستاک بالماء قال لابأس به و قال و قال دارد يک وقال اضافه کرده، مرحوم شيخ طوسی اين را از کتاب نوادرالمصنفين محمد ابن علی ابن محبوب نقل می­کند از طريق احمداشعری هم هست عن ابن ابی عمير عن حماد عن الحلبی پس دو نسخه ابن ابی عمير هم يک مشکل پيدا کرد، در يک نسخه دارد و لايستاک بالسواک الرطب در يک نسخه و قال لايستاک، اگر اين نسخه کافی را ترجيح بدهيم که خب قطعاً نسخه­اش مشهورتر بوده يعنی نسخه ابراهيم ابن هاشم مشهورتر است ليک نسخه احمد اصح است و ادق است، چون احمداشعری اجل شأناً است در نسخه­ای که از ابراهيم ابن هاشم است قال وجود دارد در نسخه مرحوم شيخ طوسی قال وجود ندارد و هردو هم بر می­گردند به ابن ابی عمير، حماد عن الحلبی روايت يکی است لذا من هميشه اگر شنيده باشيد هميشه عرض می­کنم تا آنجايي که ما رسيديم هشتاد درصد تعارض در روايات اصلاً به امام نمی­رسد قبل از امام است، اصلاً به امام نمی­رسد قبل از امام تعارض واقع شده مثلاً اين­جا الآن دو نسخه ابن ابی عمير است در يک نسخه قال دارد در يک نسخه ندارد اين احتمال که قال مدرج باشد حديث مدرج باشد آن وقت ادراج را هم عرض کرديم دو جور است، يک دفعه کلام راوی است يک دفعه يک حديث ديگری است اين­جا آورده، يعنی اين طور بوده ابن ابی عمير و قال الصادق عليه­السلام لايستاک بالسواک، اين روايت ديگری بوده به اين عنوان يک روايت ديگری را به اين چسپانده بله ايشان يستاک بالماء قال نعم، آن­جا داشته سئلت اباعبدالله يستاک الصائم بالماء و بالعود الرطب قال لابأس يعنی در آن نسخه­ای که صفوان گفته العود الرطب يجد طعمه را در وسط آورده در نسخه ابن ابی عمير اين افتاده اين مقدار، يعنی بالعود الرطب يجد طعمه، که عرض کردم من مقابله کردم اين مقدار افتاده حالا ابن ابی عمير عمداً انداخته، احمد اشعری عمداً انداخته يحتمل، يعنی دقت کنيد سئلت ابا، يستاک الصائم بالماء، عيناً در کتاب ابن ابی عمير همين طور است عن الصائم يستاک بالماء يک مختصری يستاک الصائم قال لابأس آن­جا هم دارد قال لابأس فقط در نسخه صفوان يک زيادی دارد و بالعود الرطب يجد طعمه احتمالاً مرحوم ابن ابی عمير البته يک احتمال داديم که نسخه ايشان متنش خرابی پيدا کرده اصولاً آن يک احتمالی که توضيح داديم چون دفن کرده بود زير خاک، يک چيزی از متن حذف شده شايد مرحوم ابن ابی عمير اين قسمت را حذف کرده آن روايتی که عن ابی عبدالله هست لايستاک بالعود الرطب را اضافه کرده و قال برای همين گفت و قال، يعنی آن­جا را حذف کرده چون معارض ديده معارض را آورده اين اگر اين راهی را که عرض کردم در متن شناسی بشود خيلی مشکلات را عرض می­کند اصلاً تعارضی نبوده ايشان در حقيقت آن بالعود الرطب يجد طعمه را حذف کرده از نسخه حلبی چرا؟ چون در جای ديگر بوده و لايستاک بالعود الرطب اين را ورداشته اضافه کرده به صورت قال يعنی قال عليه­السلام اين يک روايت ديگری بوده که ايشان مرسلاً در ذيل آن حديث نقل کرده و اين ربطی هم به حديث حلبی ندارد کلاً بلکه در حديثی که از حلبی داشته يا از کتاب محمد حلبی به هر حال و بالماء و بالعود الرطب يجد طعمه، درش بوده که در اين نسخه الآن موجود نيست علی ای حال آنی که به ذهن ما الآن می­رسد نکته­اش اين است چون ما رواياتی را که به اصطلاح داريم در اين­که با عود رطب می­شود به اصطلاح انجام داد مثلاً الآن در اين­جا يک روايتی هست کره للصائم ان يستاک بسواک رطب عنوان کره است، و قال لايضر ان يبل سواکه بالماء ثم ينفذه تکانش بدهد به اصطلاح، نفذ به معنای تکان دادن حتی لايبفی فيه شئ، اول ترش بکند و بعد هم آن را به اصطلاح تکان بدهد،

س: رطوبت را اشکال نمی­داند آن ترش را بگيرد

س: عبارت فقيه عبارت خود فقيه اين طوری است که اين حديثی هم که آقای غفاری شماره زدند هزار و هشتصد و شصت و پنج اين است و کان اميرالمؤمنين عليه السلام يکره ان يحتجم الصائم الی آخره بعد اين بحث حجامت را که تمام می­کند تا و لابأس ان يکتحل الصائم بکحل فيه مسک و لابأس ان يکتحل بالحضز

ج: حضر حضر،

س: اين حضر و لابأس بان يستاک بالماء او بالعود الرطب يجد طعمه ای النهار شاء اين جزء خود عبارت ايشان است،

ج: چه کار کرده مرحوم صدوق؟ ديديد چه کار کرده مرحوم صدوق؟ چندتا روايت را جمع کرده روايت واحده نقل نکرده اين کار صدوق است،

س: بله

ج: چون تا حالا دقت نشده ديگر

س: بهترين چيز مال مدرج است

ج: نه اصلاً خودش جمع کرده مدرج نيست،

س: حديث نيست

ج: حديث، اصلاً شماره ندارد، فتوای خودش است

س: خودش است بله

ج: لذا ما عرض کرديم که کتب متأخر

س: علما اين جوری بودند ديگر

ج: نه همه­شان نه، در کتب متأخر مثل وسائل، مثل فرض کنيم جامع الاحاديث اين فتاوای صدوق را ديگر استخراج نکردند حتی جامع الاحاديث اين يکی از فوائد بحث متن ما که اگر بعد از اين خواستيم بنويسيم اين فتاوا را هم، لذا ايشان در اين باب هفده که الآن اين­جا داريم اصلاً ايشان روايت سواک را نياورده از فقيه، به عنوان روايت نياورده جمعش کرده، دو سه­تا روايت را با همديگر جمع کرده به صورت فتوای خودش آورده، چون من عرض کردم يکی از امور کليدی که ما در فقه،

س: پس شما می­گوييد بايد بياورد

ج: بله ما معتقد هستيم در جامع الاحاديث بيايد در ذيلش شرح بدهد که اين فتوای صدوق است، ليکن اين مجموع اين روايت و اين روايت و اين روايت است،

س: مضمونش هم هست

ج: مضمون نيست ترکيب کرده

س: بله

ج: دقت کرديد، اما آقايان نياورده الآن شما ببينيد الآن می­گويد در اين کتاب من لايحضر مرحوم آقای غفاری اصلاً شماره نزده يعنی فتوای صدوق حساب، ما اين را خيلی چندبار توضيح داديم که فتوای

س: فقه الرضا را هم بايد بياورد هرچه است

ج: بله فقه الرضا هم اين­جا آورده دقت کرديد آن وقت خوب دقت کنيد کره للصائم ان ستاک بالسواک رطب و قال لايضر ان يبل سواکه بالماء پس در باب سواک رطب هم معلوم شد اهل سنت دو جور داشتند يکی رطب تازه باشد خشک نشده، اخضر به قول بعضی­هاشان، يکی رطب با آب، در اين روايت هردو آمده از عبدالله ابن سنان آن وقت باز نکته ديگر چون اينها بحث متن است ديگر حالا البته بحث متن خيلی راهی را که ما رفتيم خسته کننده است اما خيلی فوائد دارد مثلاً در همين باب هفده، از تهذيب نقل می­کند الحسين ابن سعيد عن حماد عن عبدالله ابن مغيره عن ابن سنان عن ابی عبدالله عليه السلام قال يستاک الصائم ای ساعة من النهار احب، اين يک روايت عبدالله، در اين­جا مرحوم کلينی از علی ابن ابراهيم عن ابيه عن عبدالله ابن مغيره عن عبدالله ابن سنان، علی ابن ابراهيم مستقيم از عبدالله ابن مغيره، قال کره للصائم ان يستاک بسواک رطب و قال لايضر،

س: پس بايد باشد کُرِه

ج: کُرِه مثلاً نه، ان کَره امام صادق،

س: قال قال

ج: عن ابی عبدالله انه کَره،

س: عن ابی عبدالله انه

ج: قال ندارد

س: عن ابی عبدالله

ج: عبدالله انه کَره

س: کَره يعنی

ج: مثل اَکره ذلک احب ذلک،

س: ضميرش به حضرت ابی عبدالله زند که حل است

ج: قال ندارد به ابی عبدالله بر می­گردد

س: عن ابی عبدالله

ج: نه ببينيد عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله انه کَره آن يکی دارد عن ابن سنان عن ابی عبدالله قال يستاک الصائم، آن يکی دارد يستاک الصائم اين يکی دارد عن ابی عبدالله احتمالاً اين دوتا روايت هم يکی باشند، دوتا دو سه­تا حکم سواک است يکش در چه ساعتی، يکش در سواک رطب است که در سواک رطب فرق نمی­کند خودش چوب تازه باشد يا با آب او را ترک بکند، نه اين شما نگاه کنيد درست آن مطالبی که در استذکار، اقوال صحابه و غير صحابه آمد بعينها ما در روايات خودمان هم داريم روشن شد چه می­خواهم؟

س: بله

ج: لذا ما اصلاً عقيده­مان هميشه اين بود که يکی از راه­های مهم وحدت علمی بين ما و اهل سنت کار علمی است نه کارهای متفرقه و شعار سياسی و اين­ها اين کارهای علمی می­تواند خيلی گره گشا باشد، يعنی آنچه که آن­ها آمدند فرض کردند بعينه در روايات ما هم آمده هم سواک رطب آمده، البته در روايات ما نکته­ای يجد طعمه آمده که آنها چون در روايات ما در باب البته در باب روايات ما اشتباه نشود بعض جاها در همين وجدان طعم بازهم گفتند اشکال دارد بله،

س: عبارت مقنع را هم می­خواهيد بخوانم چون

ج: مثلاً در اين­جا در روايت سعيد اعرج دارد که سئلت اباعبدالله عن الصائم يزوق الشئ و لايبلعه، قال لا، ما در آن­جا داريم که سنی­ها هم دارند دقت می­کنيد اين يجد طعمه اشاره به اين باشد بفرماييد بخوانيد

س: نه در مغنی چون در جامعه نبود عرض می­کنم و لابأس، الآن ببخشيد من لايحضر را تکرار می­کنم عرض کنم من لايحضر دوبار در مورد بحث سواک صائم حرف زده، يکبار در بحث از سواک در جلد يک است، يکبار مستحبات صائم، آداب الصيام در جلد دو، در جلد يک فقط گفته و يستحب له

3: 24

ای النهار اما در دومی بود که اين تفاسير را گفته،

ج: آن يستحب ای النهار چون روايات ای النهار داريم يعنی يک روايتی داريم که مثل همين روايت ابن سنان و غيره ای نهار را داريم

س: بله اين دومی بود گفت، اما در مقنع اين شکلی است فقط همين بحث آداب الصائم است آدب الصيام و لابأس فی السواک للصائم بالنهار،

ج: بله آقا، نکات آقا روشن شد، چون اين­ها اين را به اصطلاح جدا کردند اصلاً جزو و لذا نه در وسائل نقل می­کند نه در وافی نقل می­کند، اين کتبی که جوامع حديثی ما حتی جامع الاحاديث با اين­که آقای بروجردی خيلی نظر دارد روی شناخت حديث و اين­ها کار کرده، ايشان هم نقل نمی­کند نظر من اين است که اين نقل بشود اين فتاوی نقل بشود، چرا؟ چون اين فتاوی مجموعه عده­ای از روايات است

س: در شرع مؤثر است

ج: و در شرع مؤثر و بعد هم اشارات است، مثلاً اشاره به روايت فلان است اشاره به روايت عبدالله ابن سنان است اشاره به روايت کذاست، يعنی اين متون روايات را ايشان برداشته تکه تکه کرده يک­جا آورده چون اگر می­خواسته به حديث واحد چهار پنج­تا بايد نقل می­کرد ورداشته به صورت فتوی آورده، و کار دقيقی است انصافاً بينی و بين الله کار بسيار دقيقی است اين روايت دارد کره للصائم ان يستاک بالسواک رطب البته کره در روايات به معنی حرام هم آمده، يعنی اين طور نيست که ابی عبدالله چون يک اصطلاحی بود عرض کرديم توضيحاتش را عرض کرديم جزو توضيحات خيلی مهم متن، آقای خويي هم دارند که کره يا يکره در روايت يا اکره چون جمع،

س: در بين اهل سنت هم بيشتر حرمت

ج: می­خورد آن وقت يک روايتی هست که ماکان علی يکره الحلال از آن هم تمسک کرده،

س: الزناء مکروه،

ج: بله اين نکته­اش را عرض کردم اين در کتابی، کتابی هست در حاشيه الام شافعی چاپ شده به نظرم مال شيبانی باشد مال که است اختلاف اهل کوفه و شافی همچون چيزی آن­جا هم دارد اين اعلام الموقعين ابن چيز هم در ذهنم دارد حالا نمی­دانم دقيق باشد يا نه؟ در روايات ما هم آمده از محمد ابن مسلم الحرام انما الحرام ما حرم الله فی کتابه و لکن السلف کانوا يعافون اشياء فنحن نعافوها اين يک بنای شد که در عهد فقهاء از قرن اول و دوم اگر حرمت يک چيز به قرآن ثابت است آن­جا می­گفتند حرام، اگر حرمتش به سنت رسول­الله است تعبير می­گفتند يکره، يا فقيه می­گفت انی اکره، آن وقت اين سنت هم به اين معنی يعنی از مجموعه ادله اين را در آوردند نه سنت يک حديث واحد از رسول­الله باشد چون عرض کرديم ما اصطلاح سنت گاهی به معنای يک حديثی است مثلاً پيغمبر المؤمنون عند شروطهم يا الصلح جائز بين المسلمين مثلاً من باب مثال اين سنت يعنی سنّه مثل لاضرر حالا اگر جزو سنن پيغمبر باشد لاضرر اما يک سنت به اين معنی، که در اين موضوع بعينه روايت خاصی از رسول­­الله نيست، خوب دقت کنيد ليکن با مجموعه­ای شواهد که نگاه می­کنيم آيات کتاب و اطلاقات و اين­ها را نگاه می­کنيم يا به قول اهل سنت مقاصد الشريعة و اين­ها را حساب می­کنيم استفاده می­کنيم که اين حرام است اين حرمتی که از مجموعه در بيايد بهش سنت می­گفتند آن وقت برای اين­که اين چون تا حالا نگفتند ديگر از افاضات اين حقير فقير است اين غير از آن سنت متعارف، سنت متعارف آن است که از پيغمبر مثل المؤمنون عند شروطهم مثلاً اين را سنت اصطلاحاً می­گويند اين را هم جزء سنن حساب می­شد دقت کرديد، که از مجموع آن وقت برای اين­که به اصطلاح تعبير را فرق بگذارند اين را تعبير انی لا احب لک ذلک، انی احب ذلک، انی اکره ذلک کان يکره ذلک، يا کره و لذا احتمال دارد که به اصطلاح، به اصطلاح کره به معنای به اصطلاح حرمت باشد چون نسبت داده شده به امام، يعنی الامام کان يکره، به آن حديث هم تمسک کردند ما کان علياً ليکن عرض کرديم احتياج به آن حديث ندارد اين يک اصطلاح فقهايي بوده و ائمه عليهم السلام اگر به کار بردن را اصطلاح فقهايي می­خواستند صحبت کنند نه اين­که خود اين­ها مثلاً شکی داشتند، شبهه­ای داشتند صحبتی بوده، می­خواستند رو اصطلاح فقهايي که در اين­جا بود به کار ببرند مثلاً روايت ابوبصير هست لايستاک الصائم بعود الرطب همين روايت دارد که بله، از روايات عمارساباطی، از روايات عمار ساباطی را هم بخوانيم حالا،

س: ببخشيد البته مغنی را تمام کنم و لابأس بان يستاک بالماء و بالعود الرطب

ج: اين دقيقاً نسخه صفوان است

س:

9: 29

بعد هم مسأله­ای

ج: دقت کرديد چه شد ظرافت کار دو نسخه پيدا کرديم نسخه­ای ابن ابی عمير يستاک بالماء و لايستاک بالعود الرطب نسخه صفوان، يستاک بالماء بالعود الرطب ظرافت آن­ روشن شد يعنی اين شرح حديث و تاريخ حديث کانما شما رفتيد هزار سال قبل،

30: 29

قرار گرفتيد در زمان مرحوم شيخ کلينی و شيخ صدوق و اين نسخی که الآن آن­جا موجود بود کاری که الآن ما با متن کرديم يک نکته­اش الآن اين شد يعنی آن جهات تاريخی و لطافت کار را نشان داد، که اين اگر گفتی نسخه صفوان است، آن جور گفته نسخه ابن ابی عمير است، در نسخه صفوان يک جور بود در نسخه ابن ابی عمير، البته در آن­جا دارد که ما گفتيم ابن ابی عمير جمع کرده، اما اين احتمالاً نسخه را يکی گرفته، اين راجع به

س: چرا در هردو جا از يک نسخه استفاه نکرده تفاوت دارد،

ج: بله می­شود خب، يکی زودتر بعدتر نوشته، بله ايشان

س: فقط و در ادامه هم همان فردی که حاج آقای خادمی اشاره فرمودند بعضی از تاک فادمی را آورده، که آن خون مفطر است که وارد بر جوف بشود

ج: مثلاً در روايتی اين ادمی هم از روايت عمار ساباطی گرفته فقيه هم از آن­جا گرفته و از عجايب اين است که اين روايت عمارساباطی را مرحوم شيخ طوسی نياورده حالا خيلی خنده­دار است چون غالب روايت عمارساباطی را شيخ منفرداً آورده اين روايت عمارساباطی را هم کافی دارد که خيلی عجيب است و هم صدوق دارد،

س: ولی شيخ ندارد

ج: شيخ ندارد خيلی عجيب است، ان هذا لعجب او جائهم،

س: اکتفا کرده به

ج: و اين نشان می­دهد يعنی واقعاً روی بحث معلوم شد که بحثی که ما روی متن می­کنيم روی مجموع کار است در حقيقت ما نيامديم جدا بکنيم اين روايت عمارساباطی عن ابی عبدالله فی الصائم ضرسه قال لا و لايدمی فاه، البته اين احتمالاً يدمی فاه به همان کندن دندان بخورد و الکاه، و لايستاک بعود رطب اين و لايستاک فقيه در کافی آمده در فقيه نيامده، عين اين در کافی در ابن ابی عمير بود، و لايستاک بعود رطب احتمال دارد مرحوم کلينی اين را اضافه کرده ذيل را از روايت عمارساباطی گرفته، به ذيل روايت ابن ابی عمير اضافه کرده اين احتمال هست ديگر الآن در ذيل روايتی،

س: چطور می­فرماييد اين احتمال را چون مرحوم کافی در نقلش واقعاً دقيق و خيلی هم

ج: اين سرش همان بود که من سابقاً اشاره کردم تصادفاً ديدم آقای سيستانی هم در اين تعارض الادله يک عبارتی را از مرحوم پدر شيخ بهايي در اصول اخيار نقل می­کند که در سابق احاديث را با يک علامت دائره­ای شرح داديم مفصل جدا می­کردند و اين ايشان مثلاً آقای سيستانی به عنوان اين­که مثلاً متن­ها خلط شده اين يک عبارت هم از مرحوم پدر شيخ بهايي که به اصطلاح در احاديث ما بعدی­ها آن علامت را نگذاشتند و لذا خلط پيش آمده، مشکل خلط از اين­جاست اگر در آن مقدار بود قبل از قال يک علامت گذاشته بودند، البته اين مطلبی را که ايشان نقل کرده مرحوم شيخ بهايي پدرشان اين مال مثلاً در روايات ما در سال­های مثلاً چهار صد و پانصد آمده در روايات اهل سنت قبلاً بود، اما در روايات ما خيلی دير آمد ايشان هم که قرن دهم است مرحوم پدر شيخ بهايي، علی اي مطلبی را که ايشان نقل کرده متعارف روايات ما هم نبوده مثلاً شما از سيد فضل الله راوندی اين قرن ششم است سيد فضل الله راوندی که جدا می­کند اين جدا کردن متأسفانه در قرن اول، دوم ما شواهدی ازش نداريم که در روايات ما بوده اگر اين کار را کرده بود علامت گذاشته بود خيلی راحت بوديم،

س: نه خب اين جور نبوده آخر آقای مرحوم کافی اين کار را به اين صورت نقل نمی­کرده،

ج: چرا؟

س: روايت را با سند می­گويد بعد دوباره روايت بعد را با سند شروع می­کند نه شايد و قال اضافه کرده عين اين، و قال که اضافه کرده در آن­جا عين اين و قال در ذيل روايت عمارساباطی است و لذا احتمالش هست که اصلاً و قال مال مرحوم کلينی باشد اضافه کرده اضافه کرده به روايت ابن ابی عمير

س: حتی و قال را هم نگفته اين­جا

چ: چرا اين­جا داريم

س: الآن خوانديد و قال نبود ديگر

ج: چرا ديگر در کتاب عمارساباطی دارد و لايستاک بعود رطب در کتابی،

س: بدون اين­که و قال

ج: می­دانم در روايت ابن ابی عمير دارد قال لايستاک، قال

س: آن­جا قال خب

ج: اين­جا کلام خود کافی است، اين­جا کلام خود کافی است،

س: خود کافی، خب مرحوم کافی هم اين کار را می­کرد آخر

ج: بله خب، دارد بعضی اما می­گويد و قال عليه­السلام مثلاً و روی عنه قال دارد بعض اوقات در ذيلش می­گويد، اين در روايت ديگر هم دارد اختصاص به اين­جا ندارد اين احتمال هست که اين و قال لايستاک يعنی برداشته روايت عمارساباطی را اين­جا آورده

س: اين در فقيه هم همين طور است فی الصائم ينزع ضرسه قال لا و لايدمی فمه ديگر اين ذيل را ندارد

ج: و لايستاک بعود رطب را ندارد در فقيه ندارد

س: فقيه هم همين طور است

ج: يعنی مرحوم کلينی در ذيل روايت عمار آورده آن وقت در ذيل روايت ابن ابی عمير به عنوان و قال اين جا و قال ندارد آن­جا دارد لذا اين احتمالش قوی است که همان روايت عمار بوده ايشان ورداشته در ذيل روايت حلبی که از کافی، از چيز نقل کرده ايشان از چيز برداشته آن­جا اضافه کرده البته به حسب صفحه هم در يک­ جلد در يک­جا هستند خيلی فرق ندارند با همديگر

س: عبارت سوم شيخ صدوق هم در هدايه است که باز مختصرتر شده قال، باب السواک للصائم قال الصادق عليه­السلام الصائم يستاک ای النهار شاء

ج: اين

س:

0: 35

حذف شده

ج: ببينيد الصائم يستاک اي ساعة شاء اين در حقيقت از کتاب عبدالله ابن مغيره عن ابن سنان يستاک الصائم ای ساعة من النهار احب،

س: اين­جا روايت است قال الصادق گفته اين نيست در متون

ج: اين­جا عن ابی عبدالله دارد، قال سواک قال نعم، يستاک ای النهار شاء باز در کتاب حلبی در نسخه حلبی آمده الصائم يستاک ای النهار شاء، آن وقت هدايه هم اين طور نقل کرده، ايشان که از هدايه آورده اين طور بله اين غرض اين­که آن را هم از کتاب احتمالاً ابن ابی عمير گرفته، رضوان الله تعالی عليه متنش با متن روايت ابن ابی عمير نزديک­تر است

س: حالا جالب است آنی که لايستاک است، فقط از يستاک برطب را نهی کرده درست است،

ج: بله لايستاک بالعود الرطب هردوش يکی است

س: ولی اين­هايي که همه­اش گفته ای النهار شاء

ج: هيچی نياورده، هردوش يکی است

س: ولی اين­های همه­اش گفته اي النهار شاء

ج: هيچی نياورده

س: رطب را ديگر نياورده مطلق آورده،

ج: نه مطلق بله

س: قال جمع است

ج: نه در يک نسخه ديگر دقت کنيد در يک نسخه ديگری از عبدالله ابن سنان که اين نسخه­ای که تا حالا از عبدالله ابن سنان نقل کرديم اين مال تهذيب بوده مستقلاً،

س: به نظر اين هيچ تعارضی ندارد آخر

ج: نه می­خواهم بگويم چون همين سند عبدالله ابن مغيره عن ابن، چون اين احتمالش بسيار قوی است که حديث مصدر اصلش پيش آقايون کتاب عبدالله ابن مغيره بوده، يک وقت ايشان صحبت کردند ديگر من حالش هم ندارم عبدالله ابن مغيره عرض کردم کراراً مرد بسيار بزرگوار جليل القدر مرحوم نجاشی دارد ثقه ثقه لايعدل به احد فی فقهه و ورعه خيلی جزء اصحاب اجماع، خيلی مرد، ليکن چيزی عجيبی که ما پيدا کرديم خيلی شذوذ دارد، اين خيلی عجيب است روايات شاذ دارد، حالا چه مبنای داشته ايشان در فقاهت و جلالت شأن ايشان بحثی نيست فرض کنيد مثل آقای خويي، در جلالت ايشان اما روايات شاذ قبول می­کند فتاوايش عبدالله ابن مغيره هم شاذ دارد، شذوذ دارد و يک شب خوانديم اين­جا ديگر گفتم علی رضا خواند يادم می­آيد در جلسه چندم بود از عبارت نجاشی هم الآن همين در می­آيد می­خواهيد يک دفعه ديگر بخوانيد عبدالله ابن مغيره می­گويد که نمی­دانم سه­تا کتاب يا بيشتر نوشته يعرف الآن منها، اين­ها را الآن ما می­شناسيم يعنی به عبارت اخری کتاب­هايش مهجور شده اما الآن در کتب اربعه خيلی حديث دارد به نظرم هفتصد هشتصد تا داشته باشد، ششصد هفتصد تا، در کتب اربعه خيلی دارد اما روايت مثلاً روايت اذا بلغ الماء قدر قلتين لم، اين منحصراً ايشان نقل می­کند از ابی عبدالله کس ديگر نقل نمی­کند و الی آخره، اين­که من نام عن صلاة العشاء اصبح صائماً منحصراً ايشان نقل می­کند غير از عبدالله ابن مغيره نقل نمی­کند، يعنی گفتم روايت شاذ، حالا اگر مايل باشيد مثلاً ليستی از روايات ايشان که شاذ است ايشان منحصراً نقل کرده همان روايت کرّ و الکر ست مأة ما اين را اثبات کرديم که اين روايت که مال محمد ابن مسلم است در اين نسخه­ای عبدالله ابن مغيره چون نسخه­ ديگری از، نمی­دانم حالا چون خيلی مهم است می­خواهيد بخوانيد چون نسخه ديگری از روايت محمد ابن مسلم هست درش ندارد و الکرّ ست مأة رتل فقط در نسخه عبدالله ابن مغيره دارد، اين را هم من، چون آقايون در اين بحث­ها وارد نشدند ديگر، مصدرشناسی و سندشناسی و متن شناسی کار نکردند توجه نکردند و الکر اين کلام عبدالله ابن مغيره است

س: مدرج است

ج: مدرج است، اين را اولين بار بنده گفتم تا حالا کسی، همه اين جوه که نمی­دانم مدنی اين قدر است و

47: 38

عراقی و فلان ظاهر و شاغل و نمی­دانم نص و فلان، کيفيت­های جمع عجيب و غريبی اصحاب اين­جا چندين صفحه نوشتند که ظاهراً مجموعه اوهام در اوهام، در رياضيات اين­ها يک جدولی را می­نويسند دو به اضافه چهار منهای شش، به اضافه فلان ضرب در فلان، تقسيم بر فلان، آخرش دارند مساوی با صفر اين را بهش می­گويند مجموعه تهی، يک مجموعه اعدادی که آخرش صفر در می­آيد يک مجموعه­ای عجيب و غريبی را درست کردند، همه ظاهراً اوهام در اوهام است مجموعه تهی درست، حالا می­خواهيد روايت را هم بخوانيد حالا ديگر من نمی­خواستيم وارد آن بحث بشويم،

س:

20: 39

گفتيد بخوان،

ج: بله

س: عبدالله ابن مغيره

ج: البجلی،

س: قيل انه صنف ثلاثين کتاباً

ج: قيل ببينيد

س: و الذی رأيت اصحابنا رحمه الله يعرفون منها کتاب الوضوء، کتاب الصلاة و قد روی هذه الکتب کثير من اصحابنا

ج: اين دوتا را ببينيد سی­تا قيل خيلی تعجب است، يک

س: روی هذه الکتب يعنی همان ثلاثين

س: آخر بعد بعد در ادامه چون اخبرنا،

س: چون اين دوتا کتاب است

ج: بله حالا بعد اين­که

س: می­گويد اخبرنا عدة من اصحابنا عن فلان اين سندش را می­گويد بعد می­گويد و له کتاب الزکات و کتاب الفرائض و کتاب فی اصناف الکلام،

ج: مجموعاً پنج­تا کتاب را نام می­برد تازه اول هم يک فهرست نگاری مثل نجاشی می­گويد قيل، و الذی رأيت اصحاب، خيلی تعابير لطيفی به کار برده می­گويد آنی که الآن اصحاب می­شناسند اين است حالا اين والذی روی هذه الکتاب شايد مرادش اين است، عبارت تقديم و تأخير شده بايد بعد از آن سه­تا بشود که بشود

پنج­تا ايشان از سی­تا پنج­تا را اسم می­برد دقت می­کنيد حالا آن روايت را نمی­خواستيم وارد بشويم چون آن يکی از معضلات فقه است يعنی واقعاً اين هم لطف الهی بود که ما توانستيم حلش بکنيم اين روايت محمد ابن مسلم است، آن سندی که قبل از محمد ابن مسلم، عبدالله ابن مغيره است و الکرّ ست مأه دارد،

س: اين­

41: 40

ورداريم آن تعارض­های ديگر حل می­شود

ج: حل می­شود ديگر اصلاً منحصر در همين است، ست مأه منحصر در يکی است،

س: راجع به آن يستاک و لايستاک به يک نتيجه­ای برسيم

ج: الآن می­رسيم، بله الآن ببينيد از جهت متنی لايستاک را حملش بکنيم به ظاهرش بر حرمت خلاف معروف است،

س: آخر لايستاک فقط زده به مطلق بعد لايستاک را به

ج: عود رطب

س: رطب زده ولی يستاک مطلق است، بنابراين هيچ تعارضی بين­شان نيست،

ج: همين مشکل کار همين است، قواعد اصولی را آرودند جمع کردند مشکل کار همين است و لذا ما عرض کرديم که اصلاً اين جمع­ها عرفی نيست؟ نه،

س: چرا؟

ج: ببينيد خود، خود به مالک نسبت داد که نه بعد گفت کره، مکروه است عود رطب را نه اين­که جمع بکنيم به جواز و حرمت يعنی وقتی جمع بکنيم به جواز و حرمت، مثلاً همه­اش دارد لايستاک فقط در يکی دارد کره در يکش تعبير به کره شده اين در حقيقت اين نکته­اش اين می­شود،

س: همان دوتاست، آن جوری باشد يکی يستاک و يکی هم لايستاک داريم اين پس هيچ گونه تعارضی بين­شان نيست، تعارض چون دارد که يستاک بالماء و بالعود الرطب، تعارض هست ديگر

س: يستاک بالعود الرطب يکدانه داشتيم ديگر

ج: همان روايت حلبی که صحيح هم هست،

س: فقط در متن

ج: آن هم داريم نه ببينيد ببينيد آن روايت دوتا روايت ديگر هم داريم که

س: يعنی عرضم اين است اگر ما بخواهيم بحث متنی بکنيم فقط در همان دوتا می­آيد اما آنهايي که يستاک دارند با اينی که لايستاک است هيچ گونه مشکلی ندارد اصلاً،

ج: خب می­گويم تعارض با آن روايتی است که می­گويد عود رطب هم اشکال ندارد

س: آری ديگر

ج: می­گويد عود رطب هم اشکال ندارد پس اين روايات با همديگر معارض می­شوند آن­ها آمدند جمع کردند به اطلاق، جمع به اطلاق در آن روايت تصريح می­کند، يستاک بالماء و بالعود الرطب قال لابأس آن وقت با لايستاک آن وقت يک نکته ديگر جمعش به اين بکنيم که کراهت دارد اين عيناً فتوای اهل سنت و فتوای فقيه مدينه که آن هم می­گويد رأيت اهل العلم ببلدی هذا که اجازه دادند من ديشب ظاهراً نقل کردم از پيغمبر چيزی نقل شده ايشان من چون کتاب محلی را ديده بودم به دقت هم، سريع مطالعه کردم، ديدم آن­جا نياورده به نظرم اما ايشان ديشب که خواندم البته آن روايت مطلق بود که رسول­الله استاکوا برای صائم و اين­ها استاک دارد اما ديگر نشد، سندش را و مصدرش را بين اهل سنت نگاه کنم که آن قابل قبول هست يا نه؟ حالا اين روايت را من بخوانم، تا اين روايت را

س: بين­شان معروف است که اگر يک چيزی را نهی کرد، بعد يک چيزی همان را در جای ديگر گفت که جايز است حمل بر کراهت می­شود ديگر

ج: خب اين دارد مرحوم صاحب حدائق يکی از اشکالش همين است که اين نمی­شود حمل نمی­شود، چون می­گويند آن جواز قرينه می­شود در بر کراهت در آن يکی، ايشان می­گويد نه

39: 43

نمی­شود، اين­جا لا بأس ببينيد لابأس بالسواک لرطب، الآن آن آقا گفت به اين­که سواک اشکال ندارد آن وقت تعبيری که آمده کره آمده، و الا لايستاک بعود الرطب، کره للصائم ان يستاک بالسواک الرطب اين­جا به عنوان کره، کره الصادق عليه­السلام عرض کرديم

س: اين می­گويد بحث

3: 44

حديثی است نه متن که اصلاً آقا کره در روايات مان آيا به معنی حرمت است؟ انی لاکره ذلک خب اين­ها حرمت

ج: بله می­دانم

س: خب اين­ها حرمت

ج: نه اين نکته­اش اين است که شايد کره را شاهد گرفتند که لايستاک بالعود الرطب يعنی کراهت دارد، دقت کرديد مشکل کار، دقت کرديد چه شد يعنی اين متون، آن وقت يک نکته­ای که بازهم سابقاً متعرض شديم گفتيم که يکی از راه­های ثبوت متن، مراجعه به مثل کتاب فقه الرضاست در اين جهت دقيق انصافاً عجيب اين است که در اين­جا فقه الرضا از متون روايات هيچ کدام را نياوردم عرض کردم ايشان عادتاً متون روايات را می­آورد اين هم خيلی عجيب است اين هم معلوم می­شود دقتی،

س:

48: 44

ج: عبارت فقه الرضا اين است، احذ السواک بالرطب، احذر السواک الرطب و لا بأس بالسواک للصائم يک­جاي ديگرش دارد احذر السواک، ببينيد چه کار کرد؟ ايشان کره را به معنای کراهت گرفت،

س: گرفته بله

ج: يعنی ايشان از روايات از مجموعه روايات استظهار کراهت کرد دقت کرديد نظر سنی­ها نه نظر حرمت نه اين­که حرام است من چون عرض کردم، اگر حالا ضبطش هم باشد عرض کردم غالباً فقه الرضا تعبيرش با روايات است و گاهی اوقات هم نه خودش مثلاً اين­جا خودش جمع کرده، حالا اين را اصطلاحاً بهش نقل به معنی می­گويند ما گفتيم اين را اصطلاحاً نقل به مضمون می­گويند،

س: اهل سنت نقل از پيامبر دارند که رأيت رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم يستاک و هو الصائم،

ج: گفتم دارند چرا،

س: در مورد صائم بودن هم

ج: می­دانم ديشب خواندی، گفتم در محلی من نديدم، در محلی من دقت کرديد آقا اين خيلی عجيب است من به نظرم می­آيد نقل به معنی نباشد، و احذ السواک الرطب اين نقل به مضمون باشد،

س: مضمون است معلوم است ديگر

ج: مضمون است چه است؟ فتوای خودش کيفيت جمع بين روايات، اگر روايتی را برداشت آورد کره للصائم فلايستحسن له مثلاً نقل به معنی بود،

س:

14: 46

ج: نقل به معنی يک چيز است، نقل به مضمون يک چيز است نقل به ترجمه چيز ديگری است که در مقابل نقل به لفظ است معلوم می­شود در اين­جا چون عرض کردم عادتاً فقه الرضا اين هم شواهد خوبی بود شواهد خوبی بود عاتاً فقه الرضا نقل يک روايت می­کند معلوم می­شود در بين روايات اختيار می­کند، اين­جا ايشان فقه الرضا نقل به مضمون کرد يعنی آمد حل تعارض را به اين پيدا کرد که سواک برای صائم مطلقاً جايز است رطب باشد يا يابس باشد، ليکن خصوص رطب کراهت دارد روشن شد اين هم نکته­ای فنی کتاب فقه الرضا، و انصافش با مجموعه شواهد انصافاً حق با فقه الرضاست خوب جمع کرده آن کره را به معنايي، حالا ما وارد بحث سواک نشديم اما تا اين مقداری که روايات را، به اقوال علما وارد نشديم بحث فقهی انصافاً اين راهی را که ايشان رفته راهی خوبی است اين بحث سواک را ديگر تمامش می­کنيم آن روايت کر را هم بخوانيد ديگر حالا فعلاً به اين­جا رسيديم روايت کر را هم بخوان، اين خيلی نکته­ای ظريفی است که آقايان چون می­گويم سند را به آن ترتيبی که ما مصدرشناسی و اين­ها دقت می­کنيم.

و همچنين متن را ملاحظه نکردند اين الکرّ ست مدة رتل، يا رَتل اين به اصطلاح کلام خود عبدالله ابن مغيره است اضافه کرده، حديث مدرج است اصلاً حالا بياوريد حديث محمد ابن مسلم را همان بابش را بياوريد اگر من کتاب جلوم بود زودتر می­خواندم حديث محمد ابن مسلم را بياوريد در يکش عبدالله ابن مغيره است اين الکر ست مأة رتل، ست مأة را بياوريد يک حديث است ديگر ما غير از اين هم حديث نداريم در رطب ست مأة رتل، ست مأه رتل حديث نداريم الف مأة رتل داريم که گفتند بالمدينه بله،

س: چرا ست مأة دارد

س: اين­که در کافی است که الکر من الماء الف مأة رتل

ج: اين مال معارضش است، که آقايون آمدند جمع کردند بين الف مأة رتل با ست مأة رتل اين مال معارض است نه آن حديثی که می­گويد و الکرّ ست مأة رتل حديث واحدی است،

س: توی فقه هم باز هزار و دويست است،

ج: ببخشيد ايشان شيخ اين را آورده بعد معارضها را که آورده که يکی روايت عبدالله ابن مغيره عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله عليه السلام قال الکر من الماء نحن

14: 49

ج: ببينيد اين روايت را منفرداً شيخ آورده، به اندازه يک حب، خمره به اصطلاح،

س: بله

ج: خب اين شايد به اندازه قلتين باشد اصلاً اين با روايت کر، با قلتين می­سازد دوتا کوزه آب دوتا کوزه،

س: ايشان هم گفته، فلا

32: 49

ان يکون الحب يسع من الماء مقدار کرّ و ليس هذا ببعيد

ج: نه بعيد که بعيد است حب که دو کوزه را می­گيرد اما حب، کرّ را نمی­گيرد بفرماييد

س: و اما ما رواه محمد ابن ابی عمير قال روی لی عن عبدالله يعنی ابن المغَيره

ج: مغِيره

س: مغِيره، يرفعه الی ابی عبدالله عليه السلام ان الکر ست مأة رتل، فاول ما فيه انه مرسل غير مسند و مع ذلک مضاد بالاحاديث التی رويناه و مع هذا لم يعمل عليه احد من الفقهاء الی و يحتمل ان يکون الذی سئل عن الکر کان من البلد الذی عادتاً ارتالهم ما يوازن رتلين بالبغدادی فافتاه علی ما علم من عادته و يکون مشتملاً علی القدر الذی قدمناه في

ج: هزار و دويست

س: فرق گذاشتن بين شرح­ها را در آن روايات نزح بئر هم داريم که می­گويد چون ارتال شما عراقی است ارتال اين­ها متفاوت است،

ج: بله حالا حالا بخوانيد بعدش روايت محمد ابن مسلم هم داريم خب

س: ايشان عبارتش در تهذيب همين بود حالا من بروم جامع الاحاديث آن­جا چيز کنم

ج: جامع الاحاديث را نگاه کن عن محمد ابن، آن وقت باز از عبدالله ابن مغيره فقط تنها داريم که اذا بلغ الماء قلتين اين را هم عبدالله ابن مغيره فقط تنها نقل کرده هيچ کس ديگر نقل نکرده آن وقت عرض کردم ديشب يا پری شب اهل سنت هم چون می­دانستند اين کوزه­ها فرق می­کند از صد و پنجاه­تا گفتند تا ششصدتا همين ششصدتای است که عبدالله ابن مغيره گفته،

س: در استبصار است عجيب است در تهذيب نيست اين در استبصار است

ج: دقت کرديد چه شد؟

س:

22: 51

هذا الخبر

س: بعد چقدر با شيعه فرق می­کند، الف مأه کجا و ششصدتا مثلاً کجا؟

ج: اصلاً ايشان حالا ببينيد عبدالله ابن، اين سند را بياوريد اذا بلغ قلتين را بياوريد اين حديث را منفرداً عبدالله ابن مغيره نقل می­کند لذا اگر سه تا حديث عبدالله ابن مغيره که ديگر احتياج به اين توجيه، يکی حب، يکی قلتين يک ست مأة رتل،

س: بگذاريم کنار هم حل می­شود؟

ج: حل می­شود مشکل، آن وقت با در نظر چون اين يک اصطلاحی بوده وقتی يک تحديدی می­آيد و روشن نيست عرفيت معينی دارد کدام مرحله­اش را بايد گرفت بين فقهای اسلام اصولاً بحث است، اول، وسط، آخر مثلا بلوغ بلوغ يک امر تکوينی است بلوغ به سن و اين­ها نيست اما در جوامع، اصولاً در روايات، يا مثلاً ادرکت المرئه يعنی ادرک يعنی به معنای بالغ شد، ادرک به معنای، فعل لازم است فعل متعدی نيست باب افعال هم هست ببينيد اين دارد که فرض کنيد بالغ شد حتی اذا بلغن اين بلغ عنوان بلوغ اين عنوان بلوغ وقتی که می­خواهد شکل قانونی بگيرد برايش حد می­گذارند اگر به امر تکوينی بگذارند حد نمی­تواند قبول کند، چون مختلف است آن وقت اين حدی که آمدند گذاشتند ديدند بعض پسرها سيزده ساله، بعضی­ها پانزده ساله، بعضی­ها هفده ساله، وقتی آمد به قانون يا سيزده ساله را می­گذارند يا وسط را می­گذارند يا آخر را می­گذارند مثلاً ابوحنيفه می­گويد بلوغ در هفده سالگی است، بعضی­ها در روايات آمده مال عمارساباطی بلوغ پسر و دختر را سيزده سالگی زده هردو را سيزده زده مشهور روايات ما پانزده سالگی است دقت کرديد چه شد؟ آن نکته فنی اصلاً اين نکته فنی دارد حد اقل، حد متوسط، حد،

س: عبدالله ابن مغيره اين اقل را گرفته

ج: نه ششصدتا اکثر است، روشن شد چه شد؟ و اين مال عبدالله ابن مغيره نيست سنی­ها هم دارند اقلش صد و پنجاه است که دوتايش می­شود سه صدتا، دويست است که دوتايش می­شود چهار صدتا، دويست و پنجاه است ديگر خيلی بزرگ باشد دوتايش می­شود پانصد تا چون مسأله عاصميت ماء و تطهير ماء و اين حرف­هاست اين حرف­هاست ايشان اکثر اين هست،

س: احتياط کرده

ج: احتياط کرده اکثر را گرفته، آن وقت آن الی حب، نحو حبی هذا اشاره اين هم با همان باز قلتين می­سازد اين حب­های بزرگ خمراء با دوتا کوزه می­سازد اما با کرّهای که ما داريم نمی­سازد دقت کرديد آن وقت می­ماند روايت مرکن، مرکن عبارت از حوض­هايي بوده که در زمين درست می­کردند حوضی که به اصطلاح مثل الآن لگن­ها، اين قاعدتاً به کر می­سازد مرکن که رسول­الله هم در يک مرکن غسل می­کردند

س: حمام نبوده؟

ج: حمام نبوده نه، و لذا هم مراد از حمام چون اهل سنت يک مشکل دارند که نهی عن الصلاة فی الحمام می­گويند حمام اصلاً زمان رسول الله وجود نداشته عمر درست کرد، آن هم ايرانی­ها که آمدند در مدينه اصلاً حمام بلد نبودند ايرانی­ها حمام درست کردند و لذا حمام مراد در اين­جا آن اتاقی که در آن­جا خودش چون اين حجره­ای که قبر مبارک هست، پهلويش يک حجره ديگری است که ضريحش هم هست اين حجره دوم شکلش در اصل ذوزنقه است اصلاً اين يکی اولی مربع مستطيل است، مربع است اين دومی ذوزنقه است يعنی يک طرفش مثلث است يک طرفش هم مثل مربع است در اين­جا پيغمبر هم مثلاً فرض کنيد آرد برای زن­شان می­گذاشتند هم برای فرض کنيد مثلاً غذايي پخته می­شد هم يک چيزی بود که در آن خودشان را شستند مراد از حمام اين است، در روايات و لذا در روايات ما مثلاً اين نکته­ای بوده چون حمام يک رختکن داشته بعدها که شکل رسمی پيدا می­کند رختکن داشته جای بوده که خودشان را می­شستند پشت بام حمام بوده اين سؤال بوده که نهی عن الصلاة فی الحمام کدام يکی، شامل رختکن هم می­شود، در روايات دارد که نه آن قسمتی که آب هست، ديگر رختکن نمی­شود پشت بام هم اشکال ندارد به اصطلاح به عبارت ديگر مراد از حمام آبی است که درش آب مثلاً آلوده است نه آب نجس منبع کراهت هم اين است چون آب آلوده وجود دارد انسان در آن­جا بخواهد نماز بخواند کراهت پيدا می­کند روشن شد يعنی خيلی واقعی شد مطلب خيلی تصور واقعی از مطلب پيدا شد چون اين در طول تاريخ هی سؤال و جواب می­شد که اين مثلاً قلتين چه مقدار است اما اين روايت ما،

س: عرض کنم اين روايت محمد ابن مسلم را با يک سند ديگر در کافی آورده در غير عبدالله ابن مغيره،

ج: درش عبدالله ابن مغيره نيست

س: آن­جا متن مشکل ندارد به خاطر اين­که آن­جا اين شکلی است که

ج: بله می­دانم،

س: آن­جا اين شکلی است که عن محمد ابن مسلم قال سئلت اباعبدالله عليه­السلام عن الماء الذی تبول فيه دواب، و

29: 56

کلاب و يغتسل فيه الجنوب قال اذا کان الماء قدر کرّ لم ينجسه شئ اين روايت را مرسلاً از امام صادق هم در دعائم آمده، هم در فقيه آمده بعد اين روايت در استبصار و تهذيب از طريق غير عبدالله ابن مغيره که آمده باز همين شکل است اما وقتی که از عبدالله ابن مغيره آمده به عنوان روايت معارض شده که، عن عبدالله ابن مغيره عن ابی ايوب عن محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله عليه السلام آن وقت در آخرش اين شده اذا کان قدر کر لم ينجسه شئ و الکر

ج: ست مأة رتل،

س: اين ذيل اين­جا اضافه شده روشن شد

س: در تهذيب و استبصار هم نيست در نقل­هايي غير عبدالله

س: اين خيلی

ج: عجيب است،

س: که معلوم است خودش اضافه کرده

ج: واضح شد معمی حل شد شما نگاه کنيد کلمات اصحاب اين قدر حرف

س: حاج آقا اين راوی وسط است اين چه جوری اضافه بکند

ج: نه آخر است

س:

31: 57

می­گذاريم کنار هم،

ج: اين کتاب عبدالله ابن مغيره بوده، مشکل چه بوده روايت که تمام شده دائره نزده،

س: اصلاً روايت­ها را وقتی گذاشتيم کنار هم

ج: کاملاً واضح است ديگر اصلاً اين کاری به اين حالا آن دوتا روايت محمد ابن مسلم با سند بخوان آنی که کافی دارد سندش را ببينيد ببينيد نکته اين است که کتاب عبدالله ابن مغيره مشکل داشته مشکلش هم چه بوده؟ روايت محمد ابن مسلم را از ابوايوب آورده، اين اگر يک دائره می­گذاشت مشکل ما حل بود، اينی که مرحوم آقای شيخ بهايي پدر شيخ بهايي در اصول اخيار دارد که اين­ها دائره می­گذاشتند يا هـ می­گذاشتند، الآن انتهی، هـ می­گذارند به معنای انتهاء اين آن زمان نبوده مشکل کار اين شده،

س: منتهی شيخ در استبصار تمايل پيدا می­کند که اين دوتا روايت درست است در تهذيب به آن ور می­رود در اين­جا به اين ور می­رود، در تهذيب چون عبارت شيخ مفيد

ج: نه حالا آنی که کافی آورده سند را بخوان، حالا فعلاً مصدر را بخوان

س: نه خب گزارش را بدهم چون در تهذيبی که آن گفته هزار و دويست رتل درست است، روايت عبدالله مشکل دارد، فقط همان اولش را آورده اما در استبصار بر عکس است می­گويد اين معيار سه وجب و نيم درست است، بعد روايت هزار و دويست را آورده می­گويد روايت رتل يک معيار دوم است متنهی می­گويد فقط مشکل اين است رتل­های اين­ها با هم متفاوت بوده

ج: همان حلش می­کند جمع می­کند

س: ولی

ج: اما با راهی که ما رفتيم ديگر نيازی به جمع و اين حرف­ها نشد ديگر اصلاً اين توجيه و اين درست است و آن، می­گويم اگر شما امشب وقت کرديد کتاب­های که بعد مثل آقای خويي هم نوشتند که، من جمله هم آقای صدر، خيلی مفصل اين­جا و احتمالات و فلان اين اصل حل مشکل با همان مبانی حديثی و فهرستی ما کاملاً راحت يعنی هيچ ابهامی هم درش وجود ندارد چون عبدالله ابن مغيره مشکل عرض کردم شذوذ دارد روايت قلتين نقل کرده هيچ نقل نکرده حب من حباب اهل المدينه را هم ايشان نقل کرده، کرّ ست مأة رتل هم ايشان نقل می­کند ابن ابی عمير هم گفته عن بعض اصحابنا روی لی عن عبدالله ابن مغيره عن بعض اصحابنا اين بعض اصحابنا هم همين روايات محمد ابن مسلم است آن­جا نتوانسته درست بياورد با اين ترتيب کل اين مشاکل حل می­شود البته خود ابن ابی عمير مثل ما مشکل داشته، يعنی قبول نکرده اين روايت را قبول نکرده روی دارد روی عن عبدالله، بخوان حالا

س: عبارت کافی، يعنی سند کافی جلد سه صفحه دو، الماء الذی لاينجسه الشئ عدة من اصحابنا عن احمد ابن محمد ابن عيسی عن علی ابن الحکم عن ابی ايوب الخزاز عن محمد ابن مسلم

ج: اين ابی ايوبش ببينيد علی ابن حکم و عبدالله ابن مغيره، عن ابی ايوب عن هردوش هم يکی است،

س:

17: 60

ج: روشن شد چه می­خواهم، عن ابی ايوب عن محمد ابن مسلم دو نفر عن ابی ايوب نقل کردند يکی علی ابن الحکم انباری که بسيار جليل القدر است ايشان در نسخه­اش و الکرّ ست مأة رتل ندارد يکی عبدالله ابن مغيره از همان ابوايوب و لذا من عرض کردم تعارض قبل از امام است اين نکته­ای که من می­گويم خيلی نکته­ای ظريفی است اصلاً تعارض قبل از امام است تعارض سر دو نسخه ابوايوب است يکی علی ابن الحکم است يکی عبدالله ابن مغيره،

س: تهذيب مشکل ديگر هم دارد که اول چيز هم محمد ابن علی ابن محبوب است

ج: محمد ابن علی ابن محبوب هم عرض کرديم اصولاً روايت شاذ را دارد اين را توضيح داديم در نوادرالمصنفين اصلاً آن وضع کتاب برای روايات شاذ است اصلاً وضع کتاب اساس کتاب کلينی هم لذا نياورده، خب اين تمام مسائل حل شد ديگر اين اگر به آخر سند اکتفاء نمی­کردند، صحيح محمد ابن مسلم، صحيح، به اين اکتفاء نمی­کردند واقعاً نگاه بکنيم اصلاً تعجب می­کنيم که اين مطلب به اين روشنی چون واقعاً هم يک شبهه­ای بود که مثلاً مسأله کر که يک مسأله کثيرالدوران است اين قدر تعارض شديد و اين قدر بحث­های سنگين و يک نتيجه غير واضح، معلوم شد اصل مطلب اين است که مرحوم عبدالله ابن مغيره در بين اصحاب ما شاذاً روايت قلتين را نقل کرده کسی از اصحاب ما هم نقل نکردند، البته بحث کرّ را هم در مجموع نووی ديدم جای ديگر نديدم اين جلد يک مجموع را بياوريد، حالا چون نمی­خواستيم وارد اين بحث بشويم اين هم جزو عجايب است حالا نمی­دانم نووی از کجا آورده اين را هم نفهميدم اين لفظ کرّ را در شرح مهذب بياوريد جلد يک لفظ کرّ عجيب است نووی هم دارد آن وقت اين­ها آمدند روشن شد، پس از سه صد رتل دو قله حساب شد تا ششصد رتل، نکته­اش هم سر چه بود؟ سر اين بود که قله واحده را چند حساب بکنيم، صد و پنجاه، دويست، سه صد، صد و پنجاه، دويست، دويست و پنجاه، سه صد، سه صد بالاترين حدش بود صد و پنجاه کمترين حدش بود،

س: ببخشيد اين سندی، قلتين هم دوباره عين همين است محمد ابن علی ابن محبوب

ج: بازهم محمد ابن علی ابن محبوب

س: عن العباس اين­جا عن العباس عن عبدالله ابن مغيره

ج: باز عبدالله ببينيد اذا بلغ الماء آن وقت نوادرالمصنفين هم هدفش اين بود که روايات شاذ را نشان بدهد، شيخ چون دنبال اين بحث نرفت شاذ و غير شاذ دنبال حجيت بود گفت سند درست است آوردند عرض کرديم اين تقسيم بندی کتب به مصنفات اصول خيلی تأثير گذار بود بين شيعه مرحوم شيخ چون رفت رو حجيت ديگر اين جهت را حساب نکرد کما اين­که عرض کرديم مسأله اساسی ما فرهنگ بود فرهنگ کر واضح است بود، شيخ چون رفت روی حجيت رو فرهنگ هم حساب نکرد، نه روايت حب من حباب اهل المدينه درست است نه روايت قلتين درست است نه روايت ست مأة،

س: بخصوص هم که متفرد است ديگر

ج: متفرد،

س: بله

ج: بخصوص هم که از نوادرالمصنفين نقل کرده يعنی خود محمد ابن محبوب هم روايت شاذ را آورد اصلاً اسم کتاب روايت شاذ است عرض کردم اگر روايتی در نوادر باشد معلوم نيست مراد شاد باشد، اما نوادرالمصنفين چرا شاذ است، حتی نوادرالحکمه هم معلوم نيست شاذ باشد اما نوادرالمصنفين شاذ است، يک بحثی داشتيم که اصلاً کلمه نوادر آيا شاذ است يا غير شاذ است،

س: عبارت مجموع که می­خواهيد اصطلاحش آن بحث کر نيست طبيعتاً ولی روايت مهذب اين است و ان لم يتغير ماء راکد نظرت فان کان دون قلتين، يا نظرتَ فان کان دون قلتين فهو نجس، و ان کان قلتين فصاعداً فهو طاهر لقوله صلی الله عليه و آله و سلم

ج: اذا بلغ الماء

س: اذا کان الماء قلتين ف الی آخره بعد ايشان شرح

ج: در مهذب ندارد کر را من اصلاً در کتب اهل سنت کم ديدم، اما مجموع دارد و

س: اصلاً اين عبارت مهذب است

ج: می­دانم من گفتم قلتين

س: حديث صحيح بعد

ج: اما به نظرم بعضی­هايشان صحيح نمی­دانند

س: بحث می­کند می­گويد علی شرط فلان،

ج: می­گويم شرط دارد همچون خيلی هم روشن روشن نيست بين­شان

س: می­گويد و اما حکم المسأله و هی اذا وقع فی الماء الراکد نجاسة و لم تغيره فحکی ابن المنذر و غيره فيها سبعة مذاهب للعلماء،

ج: هفت­تا نظر

س: احدها ان کان قلتين فاکثر لم ينجس و ان کان دون قلتين نجس و هذا مذهبنا و مذهب ابن

50: 65

و سعيد و مجاهد و احمد و ابی عبيد و اسحاق ابن راهويه

ج: اين اسحاق خراسانی الاصل است ليکن در کوفه بود از فقهای معروف بود نيمه دوم قرن دوم است اين چون پدرش سفر بود نمی­دانم نيشابور می­خواست برود اين بچه در راه به دنيا آمد، راهويه يعنی بچه راه، اين اسحاق پسر آن است، اسحاق ابن راهويه چون پدرش در راه سفر بوده راهويه، بچه راهی اسمش را گذاشتند، اين هم شد پسر آن، غرض کلمه راهويه معنايش اين است بفرماييد

س: الثانی انه اذا بلغ اربعين قلتين لم ينجسه شئ حکوه عن عبدالله ابن عمرو ابن عاص و محمد ابن منکدر، سومش هم شايد

37: 65

الثالث ان کان کراً لم ينجسه شئ روی عن مسروق و ابن سيرين

ج: اين به ابن سيرين نسبت دادند، مسروق هم جزو تابعين است عرض کردم مسروق نمی­دانم نه ساله بود ده ساله بود، يمنی است دزديدنش بعد پيدايش شد اسمش هم مسروق نيست مسروق ابن الاجدر، اسمش مسروق گذاشتند مسروق اين خيلی علاقه­مندی به عايشه بود خيلی روايت از عايشه دارد مسروق ابن الاجدر بفرماييد

س: بخوانم بقيه­اش را هم

ج: بله بخوانيد کر حالا نه اين تاريخ روشن است

س: و الرابع اذا بلغ

12: 66

لم ينجس، لم ينجُس

ج: زنوب

س: روی عن ابن عباس

ج: همان مثل قلتين است زنوب دل بزرگ است سابقاً وقتی در چاه می­انداختند يک دلوهای بزرگ بود با لاستيک و اين­ها، با جير و اين­ها درست می­کردند آن را زنوب می­گويند زنوب در لغت عرب اصطلاحاً آن است،

س: و قال عکرمه زنوب او زنوبين الخامس ان کان

ج: اين شايد زنوب بزرگ بوده به اندازه مثلاً دو کوزه آن اقل کوزه­ها را گرفته يعنی اگر دقت کني اختلاف بين مسلمانی سر اين کلمه قلتين که قبول بکنند يا نه؟ وقتی قبول بکنند بگويند سه صد رتل يعنی کمترين ممکن است به اندازه­ای چون بعضی­ از اين­ها ديديد خيلی بزرگ است انصافاً خيلی جا می­گيرد اين آب به اصطلاح دلوهای بزرگ که لاستيکی هم بود غالباً من غير لاستيکی نديدم،

س: لاستيکی، با شتر هم می­کشيدند

ج: بله و من فکر می­کنم در زمان پيغمبر لاستيک نبوده شايد چيز ديگری بوده که اين قدر بزرگ بوده زنوب،

س: چرمی ديگر با چرم هست

ج: نه اين­که الآن ما داريم با زنوب من که ديدم

س: الآن لاستيکی و ميخ و اين­ها

ج: شايد آن وقت با چيز ديگر بوده بفرماييد

س: الخامس ان کان اربعين دلواً لم ينجس روی عن ابی هريره السادس ان کان بحيث لو حرک جانبه تحرک جانب الآخر نجس،

ج: اين مال ابوحنيفه است

س: فهو وضعنی يعنی پس

س: اين از همان مبهم­تر است

ج: لذا ابن حزم مسخره­اش می­کند می­گويد خب اين حجم مختلف است ته­اش مختلف همينی که شما فرموديد که سر و تهی ندارد ايشان می­گويد آب به مقداری باشد که اگر يک وقت يک سنگی انداختی آن ور تکان نخورد، آن

50: 67

مقدارها فرق می­کند سنگ را که می­اندازی فرق می­کند، آخر اين چه حرفی نحوه انداختن فرق می­کند لذا آن دقت کرديد، لذا آن گفت اذا بلغ الماء قدر کر، يعنی اگر آبی ديديد که تخميناً کرّ است لاينجس،

س: تخميناً

ج: لذا خوانديم، آن می­آمد می­گفت اگر آب رو زمين ديديد اين ورش چيزی بيندازيد آن ور تکان می­خورد يا نه؟ اين آمد گفت نه، اين­که معيار نمی­شود، اگر تخميناً

س: قدراً تخميناً

ج: بله،

س: قدرتاً تخميناً

ج: قدراً تخميناً که ديشب روشن شد و لذا من فکر می­کنم ابوعبيد خوب دقيق تفسير کرده الآن علمای ما قدر را به معنای مقدار گرفتند آن به معنای تخمين گرفت من فکر می­کنم،

س: امشب فهميدم

ج: امشب تازه فهميدی

س: جا افتاده

ج: جا افتاد خوب جا

س: هفتم هم که لاينحس کثيرالماء و لا قليله الا بتغير،

40: 68

از باقی جهان اسلام را نقل کرده، حکوه عن ابن عباس و ابن مصيب و حسن و عکرمه و سعيد و عطاء

س: اين را که قائل هم در شيعه دارد

ج: فيض، فيض کاشانی

س: بله

ج: آب قليل را متنجس نمی­داند

س: عطاء و عبدالرحمن ابن، ديگر عرض کردم باقی جهان اسلام را دانه دانه اسم می­برد

ج: مشهور جهان اسلام هم همين شده که

س: خودش هم می­گويد و فقهای ما هم برگشتند به اين، و اصحابنا و هو مذهب مالک و اوازعی و سفيان و

ج: سفيان ثوری

س: سفيان ثوری حتی نقلوا عن ابی هريره و غزالی و رويانی حتی

ج: غزالی و رويانی از فقهای بزرگ شافعی اند شافعی خراسان، غزالی را از فقهای بزرگ شافعی می­دانند رويانی هم که واقعاً خب مرد فاضلی هم هست کتاب در اصول هم دارد در فقه هم دارد، خيلی از علمای بزرگ­شان است بهش اصطلاحاً شهيد رويانی هم می­گويند اين رويانی يک دفعه ديگر هم عرض کردم از فقهای شافعيه است چون وقتی که بغداد با مسأله فاطمی­ها مصر در افتاد و اين­ها بعد علمای بغداد فتوی دادند که اين­ها مثلاً از اولاد حضرت زهراء نيستند بعدها بعد اين، اين چهار صد و سه است، تاريخ اين فتوی، چهار صد و سه است که در کتاب اين تاريخ چيز متن نوشته هست، بعد رويانی می­گويد اصلاً اين­ها ملحد اند اصلاً اين­ها مسلمان نيستند، لذا تعبير می­کند از اسماعيلی­ها به ملاحده، از آن زمان اسماعيلی­ها می­شوند ملاحده الآن هم در جنوب خراسان عرض کردم،

6: 70

ما هستند اما دهات اطرافش می­گويند ملاحده هنوز اين اسم ملاحده مانده رويانی اولين کسی است که به اين­ها گفت اين­ها ملحد اند، اين­*­ها* ملاحده هستند فاطمی­ها هم، اسماعيلی­ها هم ترورش کردند، شهيد به مناسبت ترور آن را کشتند شد شهيد رويانی بد هم نيست، کتاب دارد البته اسم کتابش را هم ما نمی­توانستيم بفهميم که چه است؟ بحر المذهب است، بحرالمُذَهب است چه است؟ نمی­دانم خب بفرماييد

س: بله ايشان يک بحثی می­کند که می­گويد

ج: آن وقت کرّ را می­گويد مقدارش را، کرّ را بعد می­گويد و القلتين بخوان

س: خيلی مفصل می­گويد که اين قلتين چه است؟

س: مهم اين بود که اين روايت را خلاصه در آورديم که اين فهم خود

ج: عبدالله ابن مغيره،

س: مغيره است

ج: روشن، اگر روايت را نگاه بکنيد تعجب می­کنيد آن وقت فقهای ما هم رفتند وجوهات احتمالات تعارض اصلاً معلوم شد که اين­ها همه خيالات است يعنی هيچ کدام به جاي درستی نمی­آيد، حالا بعد دارد قدر قلتين برتل هم می­گويد و قال فلان به نظرم سه صد و چهار صد را دارد، به نظرم قدر کرّ را هم می­گويد، خيلی خوب آقا ديگر من هم خسته شدم به همين مقدار امشب البته يک نکته ديگر راجع به سواک ماند حالا چون عبارت فقه الرضا را هم خوانديم راجع به سواک يک نکته ديگر هم ماند که چون ديگر حالا

س: اشتهای ما

ج بله آقا؟

س: می­گويم اشتهای ما هنوز تازه است

ج: بله و اين نکته را دقت کنيد، اگر به اين ترتيب که من عرض کردم معلوم شد بخواهيم در بحث حديث و ادراج و اين­ها اين بايد تمام احاديث را در تمام ابواب ببينيم ديگر صحبت يکی دوتا نيست، روشن شد چه

س: سه صد سال طول می­کشد

ج: بله ببينيد در اين­جا مرحومی در کتاب دعائم دارد رخص فی الکحل الصائم الا ان يجد طعمه و کذالک السواک الرطب رخص و لا بأس باليابس، اين نقل به مضمون است چنين روايتی را اصولاً نداريم و عرض کرديم به ذهن ما می­آيد در کتاب عمار ساباطی هم همه­اش نقل به مضمون است معظمش

س: نه نقل فتواست

ج: نه می­گويد روينا عن جعفر ابن محمد

س: رُويناه

ج: بله، يا رَويناه عن جعفر ابن محمد اين هم آقا راجع به اين قسمت که يکی يکی اين متون اصلی و غير اصلی را شرح داديم آن روايت کرّ واقعاً يک اعجوبه­ای است يعنی من گاهی اوقات خودم فکر می­کنم که اين جزو فتوحات ربانيه است اصلاً به مکاشفه اشبه است تا به اين علوم مصطلح حوزوی آمد، يعنی چطور به ذهن من آمد که اين را خيلی عجيب است، ابوايوب عن محمد ابن مسلم، آن نسخه­ای عبدالله ابن مغيره اضافه دارد و در کدام کتاب ديدم؟ نوادر المصنفين محمد ابن علی ابن محبوب، چون اصحاب ما ديگر اصلاً کلاً اين بحث­ها را نگاه نکردند،

س: تقريباً اطمينان حاصل می­شود که اين است

ج: بله واضح است خيلی

س: از ظن عبور می­کند واقعاً اطمينان حاصل می­شود

ج: بله، واضح است کاملاً که اين اصلاً کلام عبدالله ابن مغيره بوده و مرحوم شيخ به اصطلاح ابن ابی عمير هم خيال کرده اين را عبدالله ابن مغيره از امام نقل کرده، می­گويد عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله ايشان خيال کرده، يعنی اين را ذيل مدرج نگرفته اين،

س: واقعش اين است خب درست است

ج: نخير، چرا،

س: وقتی کنار آن روايت می­گذاريم

ج: روايت حب و روايت قلتين و اين­ها که می­گذاريم کاملاً واضح است که ايشان اين ذيل کلام ايشان است البته ابن ابی عمير هم با احتياط روی عن عبدالله ابن مغيره عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله روشن شد که آن هم روشن نيست، و اصلاً

س: چون اصحاب ما اين جوری بررسی نکردند

ج: ها! احسنتم،

س: اين مهم است

ج: اصلاً مثلاً اين کتاب نوادرالمصنفين رفتند روی حجيت که شيخ گفت سند را نگاه می­کنند تمام شد ديگر، و بعد می­افتند به قواعد اصولی، تخصيص و اطلاق و تقييد و عرض کرديم اصلاً اين­ها نيست واقعيت علمی ندارد اصلاً و صلی الله علی محمد و آله و الطاهرين

س: علی سيدنا محمد

ج: امشب شايد فايده­اش.